



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۸ / ۲۵
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص				
عنوان ۲	زکات الأموال				
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال				
عنوان ۴	مسأله سیزدهم: تراحم وجوب حج و زکات در استطاعت حاصل از نصاب ❖ تفکیک فروض مسأله ➤ بررسی فرض دوم: تراحم حج با نصاب زکاتی که گذشت سال در آن شرط است				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این جلسه به مسأله تعارض میان وجوب حج و زکات می پردازد، زمانی که مال فرد تنها برای انجام یکی از این دو فریضه کافی است.

برخلاف نظر صاحب عروه که «حرکت قافله» را ملاک تقدم قرار می دهد، نظر استاد بر این است که با فراهم شدن شرایط، هر دو تکلیف (حج و زکات) همزمان واجب می شوند و یک «تراحم» رخ می دهد.

راه حل این تراحم چنین است:

نخست، مکلف باید تلاش کند هر دو را به جا آورد (مثلاً با حجی کم هزینه تر). اگر این کار ممکن نباشد، از آنجا که حج و زکات در ادله از اهمیت یکسانی برخوردارند، فرد در انتخاب یکی از آن دو مخیر است.

با این حال، شرایط خاص اجتماعی می تواند یکی را بر دیگری اولویت بخشد؛ مثلاً در زمان فقر شدید، اولویت با زکات است و در زمان تضعیف فریضه حج، اولویت با انجام حج خواهد بود.

عقلانیت توحیدی و برهان های حقانیت مکتب اهل بیت علیهم السلام

در روایت آمده است که:

«قَدِمَ الْمَدِينَةَ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ وَكَانَ فِيهِ بَيَانٌ وَلَهُ وَقَارٌ وَهَيْبَةٌ»

مردی نصرانی از اهالی نجران به مدینه آمد که صاحب بیان و وقار و هیبت بود؛

«فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَغْفَلَ هَذَا النَّصْرَانِيَّ»

کسی درباره آن مرد عرضه داشت: «یا رسول الله! این مرد نصرانی چه عاقل و پخته است!»

﴿فَزَجَرَ الْقَائِلَ وَقَالَ: مَهْ إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ وَحَدَ اللَّهُ وَعَمِلَ بِطَاعَتِهِ﴾؛

پس، آن گوینده از سوی حضرت صلی الله علیه و آله نکوهش شد و ایشان فرمودند: «خاموش باش! به راستی که عاقل کسی است که خداوند را به یگانگی بشناسد و به طاعت او عمل کند».

این مسأله مهمی است که بدانیم تعقل به چیست و کاربرد عقل کدام است؟ چگونه می توان کسی را عاقل دانست؟

معرفت توحیدی، معیار عقلانیت

این جمله معروف است که از زنی پارسا پرسیدند:

﴿بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟﴾؛

پروردگارت را چگونه شناختی؟

او پاسخ داد:

﴿الْبَعْرَةُ تَدُلُّ عَلَى الْبَعِيرِ وَأَثَرُ الْأَقْلَامِ يَدُلُّ عَلَى الْمَسِيرِ، أَفَسَمَاءُ ذَاتُ أَبْرَاجٍ وَأَرْضُ ذَاتُ فِجَاجٍ لَا تَدُلُّانِ عَلَى السَّمِيعِ الْبَصِيرِ؟﴾؛

پشگل شتر بر وجود شتر و رد پا بر رونده در راه دلالت می کند؛ آیا آسمانی با این همه برج ها و زمینی با این همه راه ها بر خدای شنوا و بینا دلالت نمی کنند؟ در بیابان وقتی رد پای شتر را می بینند، می فهمند قافله ای از اینجا گذشته است: «أَثَرُ الْأَقْلَامِ يَدُلُّ عَلَى الْمَسِيرِ». آسمان با این ستارگان منظم و پراکنده و زمین با این راه های گشوده، آیا بر خالق «سمیع بصیر» دلالت نمی کنند؟

آیا می توان کسی را که مؤمن به خدا و توحید الهی نیست، عاقل یا دانشمند خواند؟ کدام دانشی فراتر از دانش آشنایی با خدا از طریق این آیات بی شمار است؟ چگونه ممکن است کسی ادعا کند که «من دانشمندم»، درحالی که این همه آیات الهی را می بیند و به خدا معتقد نیست؟ کسی که معتقد نباشد، «اهل العقل» نیست.

نبوت و امامت؛ اساس عقلانیت کامل

حال، کسی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام معتقد نباشد، چگونه می تواند انسانی عاقل باشد؟ به راستی! اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بینات قرآنی نبود، آیا اصلاً اثبات نبوت انبیای پیشین امکان داشت؟ چه کسی گفته است عیسایی بوده، چه کسی گفته است موسایی بوده؟ اصلاً معجزات انبیای نخستین را چه کسی دیده است؟ این قرآن است که اینها را اثبات می کند. اگر قرآن نبود، معجزات انبیای پیشین همگی همچون افسانه هایی می شد که در تاریخ وجود دارند. اکنون نیز می گویند «عصای جادویی»! هنوز خود یهودیان، عصای موسی علیه السلام را مانند «عصای جادویی هالیوود» می پندارند. چه کسی می تواند نبوت نبی اکرم صلی الله علیه و آله را منکر شود و درعین حال به نبوت دیگر انبیا قائل باشد؟ ما به راستی نمی توانیم کسی را که به نبوت نبی اکرم صلی الله علیه و آله قائل نیست، عاقل کامل به شمار آوریم.

البته این عقل عرفی که مردم معمولی برای خورد و خوراک خود از آن بهره می‌برند، عقلی است که حیوانات نیز از آن برخوردارند. عقل هدایتگر، عقلی است که می‌تواند راهنمای انسان در زندگی باشد؛ آن عقلی که انسان را به خدای متعال، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام هدایت کند.

عقل هدایت‌گر در مکتب حسین بن علی علیه السلام

کدام دین و کدام مسلکی، مانندی برای مکتب اهل بیت علیهم السلام و شخصیتی چون حسین بن علی علیه السلام دارد؟
شعر مرحوم شهریار که می‌فرماید:

«بجز از علی، که آرد به جهان پسری ابوالعجایب / که علم کند به عالم، شهدای کربلا را»

این سخنی استوار و استدلالی برهانی است؛ تعارف و تبلیغات نیست.

ما صدیقه کبرایی علیه السلام داریم که هزار و چهارصد سال گذشته و هنوز نسل او، رهبران همه جنبش‌های آزادی‌بخش منطقه ما و جهان اسلام هستند. هر جنبش آزادی‌بخش و هر حرکتی بر علیه ظلم و ظالم، همگی زیر پرچم اولاد فاطمه علیه السلام است. درباره این چه می‌توان گفت؟ این خود یک برهان است؛ یک برهان تاریخی، قرآنی، تجربی و عینی.

چه کسی می‌تواند ادعا کند که عاقل، اهل دانش و اهل فکر است و این راه و روش اهل بیت علیهم السلام را نپذیرد؟ این فرمایش که «إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ وَحَّدَ اللَّهَ وَعَمِلَ بِطَاعَتِهِ»، اساس کار ماست. اینها را باید خوب بدانیم، بشناسیم و ترویج کنیم. این مفاهیم را باید در میان جامعه ترویج دهیم و آنها را مبالغه، تعارف و تشویق صرف ندانیم.

امیدواریم که خدای متعال توفیق دهد تا ما بتوانیم با این معارف بهتر آشنا شویم و بهتر آنها را ترویج کنیم و بدان‌ها عمل نماییم.

درآمد بحث

بحث ما ادامه همان مسأله شماره ۱۳ از کتاب «عروة الوثقی» است.

طرح مسأله: تزامم حؤل و استطاعت

فرض نخست را به بحث گذاشتیم؛ بحث در جایی بود که نصابی که با آن شخص برای حج مستطیع می‌شد، نصابی در اموال عینی بود که در تعلق زکات به آن، گذشت سال (حؤل حول) شرط نیست؛ مانند غلات. این فرض را بررسی کردیم و حکم آن را بیان نمودیم.

بررسی فرض دوم: تزامم حج با نصاب زکاتی که گذشت سال در آن شرط است

بحث امروز ما در فرض دوم است: جایی که نصابی که حج با آن واجب می‌شود، نصابی در یک جنس زکوی است که گذشت سال در وجوب زکات آن شرط است.

نظر مرحوم صاحب عروه

ایشان فرموده است:

«فإن تَمَّ الحول قبل سير القافلة والتمكّن من الذهاب وجبت الزكاة أولاً؛ فإن بقيت الاستطاعة بعد إخراجها وجب وإلا فلا»

اگر سال، پیش از حرکت قافله تمام شود و شخص توانایی پرداخت زکات را داشته باشد، ابتدا زکات واجب می شود. پس اگر از آنچه با آن استطاعت حاصل می شود، پس از پرداخت زکات، مقداری باقی بماند، حج واجب است؛ وگرنه واجب نیست.

«وإن كان مضي الحول متأخراً عن سير القافلة وجب الحج وسقط وجوب الزكاة...»^۱

و اگر سرآمد سال پس از حرکت قافله باشد، حج واجب می شود و زکات ساقط می گردد. یعنی قافله آمده و آماده حرکت برای حج است. شخص نیز پول را در اختیار دارد و با همین مال زکوی، حج بر او واجب می شود، درحالی که هنوز سال تمام نشده تا زکات بر آن واجب گردد. خب، باید با این پول به حج برود و دیگر زکات بر او واجب نیست؛ مگر آنکه پس از پرداخت نفقه حج، باز هم در آن مال زکوی، نصاب باقی مانده باشد که در آن صورت باید زکاتش را بپردازد. اما اگر چیزی از آن باقی نماند و صرف هزینه حج شد، دیگر زکات واجب نیست.

نقد ملاک «سیر قافله» و تحقق بالفعل دو واجب

در اینجا بحثی مهم مطرح است و آن اینکه چرا ایشان ملاک را تقدم و تأخر از «سیر قافله» دانسته اند؟ این معیار جای تأمل دارد. سیر قافله چه دخالتی در مسأله وجوب یا عدم وجوب زکات یا حج دارد؟ ملاک، استطاعت است، نه سیر قافله.

لذا در فرض اول که فرمود: «فإن تمَّ الحول قبل سير القافلة والتمكّن من الذهاب وجبت الزكاة أولاً»، اگر سال، قبل از حرکت قافله به سر آید، می فرماید که باید زکاتش را بدهد و اگر استطاعتی باقی نماند، دیگر حج بر او واجب نیست. اینجا وجهی ندارد که اگر سال به سر رسید، چرا حج واجب نباشد؟ او اکنون مستطیع است. این «قبل از سیر قافله» دخلی در مسأله ندارد! او اکنون می تواند به حج برود؛ پول و مالش را در اختیار دارد. همان طور که در مباحث پیشین نیز به این مطلب اشاره کردیم، درست است که هنوز سیر قافله اتفاق نیفتاده، ولی او با این پول می تواند به حج برود، پس باید این پول را برای حج نگه دارد. حال که سال نیز فرا رسیده، یک واجب دیگر به این مال تعلق گرفته است. بنابر مبنای مرحوم صاحب عروه، چون سال سررسیده و هنوز قافله حرکت نکرده، وجوب زکات به این مال تعلق می گیرد. اما از سوی دیگر، تکلیف به حج نیز به این مال تعلق گرفته است؛ اگرچه سیر قافله تحقق نیافته، اما او باید پولش را برای رفتن به حج حفظ کند. پس بنابراین، حتی اگر سال هم گذشته باشد، ما می گوییم که اینجا دو واجب به او تعلق می گیرد.

خلاصه آنکه دو واجب بر این مال تعلق می گیرد؛ یعنی هم باید زکاتش را بدهد و هم باید به حج برود. اینکه دو واجب تعلق گرفته، ایرادی ندارد. ما پیش تر عرض کردیم که مسئله تراحم واجبات را در شرع بسیار داریم که دو واجب در آن واحد به کسی تعلق می گیرد و او نمی تواند به هر دو عمل کند. به هر حال، دو تکلیف واجب بر او تعلق گرفته است: هم وجوب حج، از آن رو که مستطیع است، و هم وجوب زکات، بدان سبب که مال او به حد نصاب رسیده و سال بر آن گذشته است. اگر می تواند به هر شکلی هر دو را انجام دهد، باید انجام دهد. اگر می تواند برای حج قرض بگیرد، زکاتش را می دهد و برای حج قرض می کند. اگر می تواند حج تسکعی (با سختی و مشقت) به جا آورد، این گونه حج به جا می آورد. اگر می تواند میان آن دو جمع کند، باید چنین کند.

اگر انجام هر دو برایش ممکن نباشد، همان طور که دیروز اشاره کردیم، با توجه به ادله، هم اهمیت حج را درمی یابیم و هم اهمیت زکات را. در ادله ما هم ترک زکات به منزله شرک به خدا شمرده شده و هم ترک حج به منزله خروج از دین به شمار آمده است. در آیه کریمه «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ»^۱، عبارت: «وَمَنْ كَفَرَ» اشعار دارد که اگر کسی حج نرود، گویی کفر ورزیده است. نظیر همین یا قریب به همین مضمون را نسبت به زکات نیز داریم که نپرداختن زکات در حکم شرک است.

لذا اینجا هر دو از نظر اهمیت هم تراز هستند. وقتی از نظر اهمیت هم تراز باشند، اگر به هیچ وجه قابل جمع نباشند، حکم به تخیر است.

پرسشگر: ...

استاد: تشخیص اهم بودن یک موضوع نسبت به موضوع دیگر، با شرع و ادله شرعی است. وقتی به ادله شرعی مراجعه می کنیم، در مسأله دوران امر بین زکات و نذر تصدّق که پیش تر بحث کردیم، گفتیم که از ادله استفاده می کنیم که زکات بر نذر تصدّق مقدم است؛ اما اینجا، میان زکات و حج، نمی توانیم از ادله تقدم یکی بر دیگری را استفاده کنیم. هر دو از لحاظ اهمیت و از لحاظ تعابیری که در آیات و روایات داریم، هم دوش یکدیگرند. هم درباره حج داریم که به کسی که حج نرود گفته می شود: «مُتَّ إِنَّ شِئْتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا»^۲، و هم درباره زکات چنین مضامینی داریم که نپرداختن آن در حکم شرک است.

لذا اینها هم تراز هستند و ما از نظر دلیل شرعی نمی توانیم اهمیت یکی را بر دیگری ثابت کنیم.

تأثیر شرایط عینی و ترجیح ثانوی

منتها دیروز اشاره کردیم که ممکن است در شرایط عینی، زمانی و مکانی، عواملی وجود داشته باشد که یکی را بر دیگری مقدم بدارد. اگر شرایطی حاکم باشد که فقر در جامعه اسلامی آن قدر فراگیر است که در آن اوضاع، رفع نیاز فقیر اولی و اهم شمرده می شود - ولو به استناد عقل عقلایی عرفی، یا حتی به ادله شرعی، مانند: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيْمَانِ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيْمَ»^۳ و آیات نظیر آن - از این آیات استفاده می شود که در چنین شرایطی که کار به استخوان می رسد و فقری در نیاز شدید به سر می برد، رفع نیاز او بر حج رفتن اولویت دارد. یا گاهی برعکس می شود؛ فقیر وجود دارد، اما حضور در حج چنان کاهش یافته که موجب وهن دین یا خوف از تعطیلی حج می شود. در چنین شرایطی، حج بر زکات مقدم می شود. این دیگر بستگی به شرایط و موارد دارد؛ وگرنه از لحاظ حکم اولی، ما نمی توانیم در موارد تراحم کامل، حج را بر زکات مقدم بداریم. اینکه مثلاً بتواند سال دیگر به حج برود، اینها بحث را از فرض تراحم خارج می کند.

پرسشگر: ...

استاد: نه، این طور نیست. ایشان می گوید قبل از سیر قافله، نه اینکه اصلاً قافله ای در کار نباشد.

۱. سوره آل عمران: ۹۷.

۲. «مَنْ مَنَعَ قِيْرَاطًا مِنَ الزَّكَاةِ فَلَيْمَتْ اِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا»؛ [المحاسن؛ ج ۱، ص ۸۷].

۳. سوره ماعون: ۱ و ۲.

پرسشگر: ...

استاد: بله، همین طور است. مسأله این است که می تواند زکات ندهد و به حج برود و می تواند حج نرود و زکات بدهد. این باب تزاحم است. معنای باب تزاحم همین است؛ مانند کسی که دارد نماز می خواند و وقت نماز در حال تمام شدن است و نجات یک غریق نیز پیش می آید. در موضوع مورد بحث ما نیز وجوب حج و زکات، هر دو فعلیت یافته است.

پرسشگر: ...

استاد: وقتی استدلال می کنیم، نباید استدلال عامیانه کنیم. اینجا موضوع هر دو تکلیف کاملاً حاصل شده و فعلیت در هر دو تکلیف به وجود آمده است. او با دو تکلیف متزاحم روبه روست؛ یعنی در این شرایط، نمی تواند هر دو را با هم انجام دهد. خب، باید یکی را انجام دهد.

اگر یکی را انجام داد، آن دیگری به دلیل تزاحم، از او خواسته نشده است. اما اگر بتواند به شکلی، به نحوی از انحاء، به آن دیگری نیز عمل کند، مثلاً با حج تسکعی و با وسیله ای بسیار ارزان تر، حج به جا آورد، باید چنین کند. لزومی هم ندارد که به هتل برود.

پرسشگر: ...

استاد: ما می گوئیم اگر تزاحم در حدی است که به هیچ وجه نمی تواند هر دو را با هم انجام دهد، باید یکی را اختیار کند و دیگری ساقط است. اما اگر بتواند به هر شکلی دیگری را هم انجام دهد، باید انجام دهد.

پرسشگر: ...

استاد: فقه، اصولی دارد. ما بر مبنای اصول فقه سخن می گوئیم. اینجا موضوع هر دو تکلیف، فعلی است. بنابراین، هر دو واجب بالفعل هستند. وقتی موضوع هر دو واجب تحقق یافته، هر دو واجب اکنون به ذمه من تعلق گرفته است. اگر می توانم به هر شکلی که هست هر دو را انجام دهم، فبها. اگر نمی توانم به هیچ شکلی هر دو را انجام دهم، یکی را انجام می دهم. کجای این با عقل جور در نمی آید؟ سخن همه فقها نیز همین است. البته سید، مبنای دیگری دارد.

پرسشگر: ...

استاد: بله، اگر بتواند، ولو بلغ ما بلغ، فبها. اگر نتواند به هیچ وجه هر دو را انجام دهد، یکی را اختیار می کند.

پرسشگر: ...

استاد: پس می تواند سال بعد برود، این مشکلی ندارد. اگر نه، به هیچ وجه نمی توانست برود، ولو تسکعاً، این مسأله دیگری است. آنچه ما می گوئیم این است که اگر بتواند بای نحو من الأنحاء برود، باید امتثال کند.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين